

ولایت سیاسی در فقه شیعه

(با تأکید بر دیدگاه امام خمینی علیه السلام)

■ غلامحسن مقیمی *

«المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر» - «توبه (۹) آیه ۷۱».
«إنما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة» - «مائده (۵) آیه ۵۵».

مقدمه

«ولایت تدبیری» یکی از مهم ترین مفاهیم سیاسی در فقه سیاسی شیعه است که حدود و ثغور جمهوری را در حکومت «جمهوری اسلامی» تعیین می کند؛ از این رو به نظر می رسد که رابطه منطقی و تعاملی بین ولایت فقها و جمهوری اسلامی، مهم ترین مسأله نظری در ساحت اندیشه سیاسی در دو دهه اخیر تاریخ ایران بوده باشد.

«ولایت» واژه ای است که علاوه بر کاربرد لغوی، در حوزه های علوم اسلامی، مانند کلام، فلسفه، فقه و عرفان نیز به کار می رود. «ولایت» در باب های گوناگون فقه، مثل قصاص، وصایت، حجر و مکاسب از واژه های رایج محسوب می شود؛ به علاوه این واژه با مشتقاتش، ۲۳۳ بار در قرآن تکرار شده است.

نوشته حاضر در صدد ایضاح مفهوم ولایت در اندیشه سیاسی شیعه و پاسخ گویی به برخی از پرسش های مرتبط به آن است. مهم ترین پرسش هایی که در این باب مطرح می باشد از این قرار است: ولایت در لغت و اصطلاح چه معنا و مفهومی دارد؟ فقها به عنوان مبتکر نظریه «ولایت تنظیمی یا سیاسی» در این خصوص چه گفته اند؟ مقدمات و قیود این مفهوم در نظر آنها چیست؟ مبانی فکری

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد علوم سیاسی.

و نظری آن چیست؟ پیشینه تاریخی بحث ولایت سیاسی چه بوده است؟ چه فرقی بین ولایت در عصر حضور با عصر غیبت هست؟

مفهوم لغوی و اصطلاحی ولایت

ولایت از مادهٔ ولی «و - ل - ی» مشتق شده که موارد استعمال آن فراوان است؛ از جمله: ولایت، ولایت، ولایت، ولاء، ولاء، ولی، اولیاء، والی، مولی، موالی، مولی علیه، تولیت، موالات، تولی، متولی، توالی، استیلاء، مولوی و ولایی.^۱ معنای اصلی این واژه، همچنان که راغب در مفردات گفته است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به نحوی که فاصله‌ای میان آن دو نباشد.^۲ به همین دلیل، لغت‌شناسان بزرگ عرب، «ولی» را به معنای نزدیکی و قرب گرفته‌اند.^۳

ولایت (به فتح واو و کسر واو) و دیگر مشتقات آن، مشترک لفظی است^۴ در معانی متعدد که مهم‌ترین این معانی عبارتند از: صاحب (صدیق، رفیق، موافق)،^۵ نصرت و یاری، محب، سلطان، تصدی امر، تسلط، سیطره، سلطنت، اماره، حکومت و تدبیر.^۶ در یک تقسیم بندی کلی، معانی متعدد فوق را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- قرابت یا نزدیکی، ۲- محبت یا دوستی، ۳- نصرت یا یاری، ۴- حکومت یا تصدی امر (ولایت به کسر واو).

ولایت به معنای دوستی، جزء فرایض و ارکان اسلام به شمار می‌رود و عبارت است از دوستی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و دوستان آنان که بر حسب نص صریح قرآن، «قُلْ لَأَسْئَلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، لازم شمرده شده است؛^۷ همچنان که یکی از اصول ده گانهٔ فروع دین (تولی و تبری) نیز می‌باشد.

ولایت به معنای «قرابت»، «محبت» و «نصرت» از بحث ما خارج است، چرا که موضوع بحث ما در «ولایت فقیه»، ولایت به معنای حکومت و تصدی امور مسلمانان است؛ از این رو امام خمینی ولایت را این‌گونه معنا کرده‌اند: «ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس»^۸ و بحرالعلوم هم نوشته است:

در اصطلاح، ولایت به معنای سرپرستی و سلطه داشتن بر فرد یا افراد معین می‌باشد و در حقیقت، بیانگر نوعی حق دخالت و اعمال نظر در امری برای شخص خاص است. مصطلح فقها آن است که ولایت (به کسر واو) سلطه بر غیر به حکم عقل یا شرع، در بدن یا مال و یا هر دو می‌باشد. این سلطه می‌تواند اصالتاً یا عرضاً ملحوظ گردد.^۹

علاوه بر صراحت کتب معتبر لغوی، در متون اصیل عربی و عرف نیز یکی از معانی ولایت، امارت،

حکومت، زعامت و ریاست است،^{۱۰} و نیز ولایت به معنای امارت، درباره کسی است که بر خطه‌ای حکمرانی کند، مانند ایالات یا ولایات متحده آمریکا و یا امارات متحده عربی. به امیر از آن جهت «والی» اطلاق می‌شود که بر امارت سلطه یافته و نزدیک‌ترین افراد (ولایت به معنای قرب) به آن به شمار می‌آید، مثل «وَلِيَّ الْبَلَدِ» آئی تسلط علیه، «وَلَاةُ الْأَمْرِ» آئی جعله والياً علیه، «تَوَلَّى الْأَمْرَ» آئی تقلده و قام به (حاکمیت آن را پذیرفت).^{۱۱} برخی از صاحب نظران، کاربرد ولایت به معنای حاکمیت سیاسی را بسیار گسترده تلقی کرده به حد شیوع رسانده‌اند؛ به طوری که مدعی شده‌اند: ادعای انصراف «ولایت» به امارت و تدبیر، گزاف نیست؛ مگر آن‌که قرینه و قیدی مانع انصراف باشد؛ برای نمونه ابن‌قتیبہ در الامامة والسياسة از زمامداری حاکمان به ولایت تعبیر می‌کند، مانند ولایة عمر بن الخطاب (خلیفه دوم)، ولایة الولید، ولایة الحجاج، ولایة یزید بن عبدالملک، ولایة هشام بن عبدالملک.^{۱۲} طبری و ابن اثیر نیز مکرراً برای امارت و حاکمیت سیاسی از واژه ولایت بهره می‌گیرند، مانند ولایة عبدالله بن عامر، ولایة زیاد، ولایة مروان بن محمد.^{۱۳}

دلیل دیگر ما بر این‌که آن ولایت، معنای شایع آن «ولایت سیاسی یا تدبیری» است، حقیقت شرعیه نبودن واژه فوق می‌باشد، به خلاف واژه وضو و غسل که شارع آنها را از معنای لغوی خارج کرده و بر اعمال و رفتار خاصی از مکلف وضع کرده است؛ بنابر این کاربردهای در قرآن و روایات نیز واژه ولایت، مفاد و محتوای عرفی و لغوی خودش را از دست نداده است؛ مثلاً در آیات «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^{۱۴} و «لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۵} و «الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^{۱۶} مشتقات واژه ولایت، به اعتراف اکثر مفسران شیعه، به معنای تدبیر امور و تصدی امور سیاسی مسلمانان به کار رفته است. در نهج البلاغه نیز واژه «ولی» هجده بار و «وَلَاة» (جمع والی) پانزده بار، «ولایت و ولایات» نه بار به کار رفته و در تمامی این موارد، همان مفهوم امارت و حکومت مقصود بوده است.^{۱۷}

از مجموع بحث‌های فوق در زمینه مفهوم لغوی، عرفی و اصطلاحی ولایت، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مهم‌ترین معانی ولایت، حکومت و حاکمیت سیاسی است که امام خمینی نیز آن را بارها در کتاب‌های کشف الاسرار، الرسائل، تحریر الوسیله، بیع، حکومت اسلامی و نیز در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها متذکر شدند، به طوری که از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی همان ولایت فقیهان عادل است:^{۱۸} «ولایت فقیه... همان ولایت رسول الله است»،^{۱۹} «ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور»،^{۲۰} «ولایت، عبارت از یک نحو سلطنت»^{۲۱} است. اما این‌که آیا مقصود حضرت امام از «ولایت»، «ولایت شرعی» است که لازمه‌اش «مشروعیت الهی حکومت» است و یا این‌که «ولایت لغوی و عرفی» است

که لازمه‌اش «مشروعیت مردمی حکومت» می‌باشد، محل نزاع و اختلاف است که بحث از آن از حوصله این مقاله خارج است.

اقسام ولایت

تأمل و اندیشه در مفهوم لغوی و اصطلاحی، راهنمایی مفید برای درک جوهره «ولایت سیاسی فقها» است، ولی به نظر می‌رسد که برای تبیین و ایضاح بیشتر و مشخص شدن جایگاه «ولایت سیاسی» از بین اقسام مختلف ولایت، استقرای موارد ولایت، لازم و ضروری است. اندیشمندان و فقهای شیعه، برای ولایت تقسیمات متعددی ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

استاد مطهری، ولایت را به منفی و مثبت تقسیم کرده و سپس، ولایت مثبت را به عام و خاص، و خاص را به محبت، امامت، زعامت و تکوینی تقسیم کرده است.

محبت (محبت و قرابت با اهل بیت پیامبر(ص) امامت (پیشوایی و مرجعیت دینی) زعامت (رهبری اجتماعی و سیاسی جامعه) تصرف: تکوینی یا معنوی (نوعی اقتدار و تسلط فوق‌العاده تکوینی)	} خاص } عام	} منفی } مثبت	} ولایت

امام خمینی در کتاب *الرسائل*، ولایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تحت عنوان شؤونات رسول الله، سه قسم کرده است:

أحدها النبوة و الرسالة، أى تبليغ الأحكام الإلهية من الأحكام الوضعية و التكليفية؛ ثانيها، مقام السلطنة والرئاسة والسياسة، لأنه سلطان من قبل الله تعالى... و ثالث المقامات، مقام القضاة.^{۲۲}

برخی از صاحب نظران، ولایت را با توجه به «مولی علیه» دو قسم کرده‌اند: ۱. مواردی که مولی علیه قادر بر اداره خود نیست، مانند ولایت سفیه، صغیر و...؛ ۲. مواردی که مولی علیه قدرت اداره آن را دارد، مانند ولایت فقیه^{۲۳} که متصدی امور عمومی جامعه بر اساس مصلحت عمومی است.

ولایت از دیدگاه برخی از اندیشمندان اسلامی به خبری و انشایی نیز تقسیم شده است:

ولایت فقیه به مفهوم خبری، به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع، بر مردم ولایت و حاکمیت دارند، چه مردم بخواهند و چه نخواهند و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند، ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی، به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان، بصیرترین و لایق‌ترین فرد را انتخاب و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند.^{۲۴}

برخی از محققان معاصر قائل به اخباری بودن ولایت هستند؛ از این رو مشروعیت «حکومت ولایی» را الهی می‌دانند و برای مردم، فقط نقش حمایتی و اطاعتی قائل هستند؛ اما برخی از فقها مثل آیه‌الله معرفت معتقدند:

حکومت، عنوان وکالت و نیابت از جانب مردم را ندارد، بلکه یک منصب و مسؤولیت الهی است که با امضای شرع تحقق پیدا می‌کند؛ بنابراین یک امر انشایی که صرفاً از جانب مردم صورت گرفته باشد، نیست... [اما] در هر صورت... ولایت یک امر انشایی است که از جانب شرع تحقق می‌پذیرد، زیرا تمامی احکام شرعی، چه تکلیفی و چه وضعی و امضایی، انشایی محسوب می‌شوند.^{۲۵}

امام خمینی نیز ولایت را از احکام وضعی اعتباری می‌داند؛^{۲۶} بنابراین از دیدگاه حضرت امام ولایت، انشایی است.

اما نزاع ما در این جا، بر سر انشایی یا اخباری بودن نیست، بلکه سخن بر سر این است که انشاکنده چه کسی است، خدا یا خلق؟ یعنی در «هر صورت، ولایت انشایی است».^{۲۷} با تأکیدی که امام خمینی در مورد دخالت مردم در سرنوشت سیاسی خود داشتند و از سوی دیگر، مشروعیت تمام امور را به «ولایت فقهی» منتسب می‌کردند، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی به صرف گزینش مردم محقق نمی‌شود، بلکه امضای شرع را نیز نیاز دارد. در حقیقت، از دیدگاه امام، حکومت همانند ترازویی است که دو کفه دارد: «انتخاب مردم» و «امضای شارع»؛ اما این دو کفه ترازو و یا دو خط مکمل هم، در یک جا با هم تلاقی می‌کنند و آن، هنگامی است که انتخاب کنندگان اولاً، «مسلمان آگاه» باشند و ثانیاً، «طبع نالوده» داشته باشند، یعنی به لوازم مسلمانی مقید باشند. در چنین حالتی، هم حکومت شرعی خواهیم داشت و هم حکومت عرفی که در زندگی سیاسی نقش فعال دارد.

برخی از نویسندگان معاصر، ولایت را به سه قسم عرفانی، کلامی و فقهی تقسیم کردند.^{۲۸} ولایت عرفانی نیز به ولایت الهی، انسانی و فرشتگان تقسیم می‌شود و مراد از ولایت کلامی، امامت است که یک مسأله اعتقادی و از اصول مذهب است؛ اما ولایت فقهی، که مورد بحث ما نیز می‌باشد، عبارت است از ولایت شرعی، یعنی تصدی و تصرف در امور و شوون دیگران با رعایت مصلحت مولی علیه. برای ولایت، تقسیمات دیگری نیز ذکر شده است؛ مثل ولایت تکوینی و تشریحی، ولایت ذاتی و غیره؛ اما یکی از پژوهشگران معاصر، تحت عنوان ولایت شرعی، اقسامی را ذکر کرده است که ذکر آنها بی‌مناسبت نیست. به طور خلاصه این ولایت‌ها عبارتند از:

۱. ولایت بر تجهیز میّت که شارع مقدس آن را برای وارثان میّت جعل کرده است؛^۲ ولایت بر

فرائض عبادی میّت که شارع آن را برای پسران ارشد میّت جعل نموده است؛ ۳. ولایت بر برده که حق مالک آن است؛ ۴. ولایت بر دارایی فرزند نابالغ که برای پدر و جدّ پدری جعل شده است؛ ۵. ولایت بر همسر: حقوقی است که با عقد بین زوجین پدید می‌آید؛ ۶. ولایت بر بالغه رشیده که متعلق به پدر و جدّ پدری است؛ ۷. ولایت وصایت که برای وصی جعل شده است؛ ۸. ولایت قیمومت که برای سرپرست کودکان نابالغ وضع شده است؛ ۹. ولایت حضانت که جهت تربیت نوزاد جعل شده است؛ ۱۰. ولایت قصاص که برای وارثان مقتول وضع شده است؛ ۱۱. ولایت کودکان سر راهی؛ ۱۲. ولایت اوقاف؛ ۱۳. ولایت قضا که برای قاضی جعل شده است؛ ۱۴. ولایت امور حسبه: اموری که شارع به ترک آن راضی نیست؛ مثل سرپرستی و اداره غیب و قصر و اوقاف عامه. این ولایت که بخشی از ولایت فقهی و شرعی است، در زمان غیبت به فقیهان جامع شرایط واگذار شده است؛ ۱۵. ولایت تدبیری و تنظیمی که مهم‌ترین ولایت شرعی است.^{۲۹}

ولایت سیاسی یا تدبیری که در علم کلام، تحت عنوان امامت و خلافت و در فقه، به ولایت فقهی شناخته می‌شود، مربوط به حکومت و اداره کشور است.

تقسیم بندی دیگر که کمک زیادی به فهم نظریه «ولایت مطلقه فقیه» از دیدگاه امام خمینی می‌کند، تقسیم ولایت به مطلقه و مقید است و در این راستا این سؤال مهم مطرح می‌شود که امام خمینی از «مطلقه»، چه مفهومی را اراده کرده است؟ به دلیل اهمیت مطلب، آن را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

مفهوم «اطلاق» در نظریه ولایت مطلقه فقیه

آیا «مطلقه» به معنای ولایت بی قید و شرط و ضابطه است؟ آیا لازمه اطلاق، محجور بودن مردم در حوزه عمومی است؟ آیا «مطلقه» دال بر استبداد رأی و انحصار قدرت اجرایی به دست ولی فقیه است؟ چه فرقی بین «سلطنت مطلقه» و «ولایت مطلقه» است؟ و...

این سؤالات و سؤالاتی از این دست، از جمله پرسش‌هایی است که در دو دهه گذشته، موضوع و دغدغه اندیشمندان سیاسی در خصوص حکومت ولایی بوده است؛ به طوری که گاهی عدم وضوح مفهومی این واژه، موجب خلط‌هایی نیز شده است.

مفهوم اطلاق به طور مستقیم به حدود اختیارات ولی فقیه مرتبط است. از دیدگاه امام خمینی، ولی فقیه کلیه اختیارات و شؤون حکومتی پیامبر ﷺ را داراست:

این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم ﷺ بیشتر از حضرت امیر علیؓ بود، یا اختیارات

حکومتی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بیش از فقیه است، باطل و غلط است^{۳۰}

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

آنچه گفته شده تا کنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است... این از

اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است.^{۳۱}

امام همچنین بیان می‌دارد:

کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام مقرر شده است، در مورد فقیه

عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد.^{۳۲}

با این تعبیرات حضرت امام، معلوم می‌شود که حدود اختیارات فقیه محصور نیست و از این رو

موجب این سؤال شده که پس با حکومت سلطنت مطلقه چه فرقی دارد؟

با مراجعه به بیانات حضرت امام به دست می‌آید که «ولایت مطلقه» ولایت بی قید و شرط

نیست، بلکه اولاً، محدود به مصالح مردم است؛ ثانیاً، در چارچوب قوانین الهی است؛ ثالثاً، جعل ولایت

برای فقها به اندازه جعل ولایت معصومین نیست تا این که حوزه امور شخصی افراد را هم شامل شود؛

رابعاً، صفت عدالت، فقیه را محدود می‌کند؛ خامساً، نظارت مردم مسلمان، حاکم اسلامی را مجبور به

رعایت قانون می‌کند. برای هر کدام از موارد فوق عبارتی را از ایشان ذکر می‌کنیم.

امام خمینی در خصوص ولایت در چارچوب مصلحت عمومی و قوانین الهی می‌فرماید:

ولایت فقیه‌ی که برخلاف مصلحت جامعه عمل می‌کند، ساقط است.^{۳۳}

اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز همچون عمل او، تابع مصالح مسلمانان است.^{۳۴}

حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنابر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه

حکومت خود عمل کند. این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر، مصلحت اسلام و

مسلمانان است.^{۳۵}

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است... مشروط از این جهت که

حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند... مجموعه شرط، همان احکام

و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود؛ از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی

بر مردم است.^{۳۶}

پیغمبر هم خلاف نمی‌توانست بکند... خدا به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید که اگر یک حرف [خلاف]

بزنی، رگ و تینت را قطع می‌کنم، حکم، قانون است، غیر از قانون الهی، کسی حکومت ندارد، برای

هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می‌کنند.^{۳۷}

همچنین امام خمینی در خصوص همسان نبودن اختیارات حکومتی ولی فقیه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

فرمودند:

البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان [ولی فقیه] همپایه رتبه پیامبران و امامان تلقی شود، زیرا چنان فضایل معنوی، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس، در مقامات با آنان هم رتبه نیست.^{۳۸}

جعل خلافت برای فقها در رتبه جعل آن برای ائمه نیست و بر خلاف آنچه بعضی گمان برده‌اند، این نوع خلافت در عرض یکدیگر قرار ندارند.^{۳۹}

اگر ولایتی از جهت دیگر، غیر از زمامداری و حکومت، برای ائمه علیهم السلام معین دانسته شود، در این صورت، فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود؛ پس اگر بگوییم امام معصوم راجع به طلاق دادن همسری که مُرد یا فروختن و گرفتن مال او، اگر چه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند، ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این امور ولایت ندارد و در تمام دلایلی که پیش تر راجع به ولایت فقیه گفتیم، دلیلی بر ثبوت این مقام برای فقها وجود ندارد.^{۴۰}

امام خمینی در زمینه صفت عدالت فقیه، بارها آن را در برابر شبهه استبداد، متذکر می‌شدند:

آن اوصافی که در ولی فقیه است، با آن اوصاف نمی‌شود پایش را یک قدم غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد.^{۴۱}

ایشان همچنین در باره آرای مردم و نقش نظارتی و کنترل مردمی معتقدند:

ما بنا نداریم که یک تحمیلی بر ملت مان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است دیکتاتوری بکنیم.

ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد، ما هم از آن تبعیت می‌کنیم.^{۴۲}

همه مردم موظفند که نظارت کنند بر این امور، نظارت کنند اگر من یک پایش را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن... همه ملت موظفند به این که نظارت داشته باشند در همه کارهایی که الان مربوط به اسلام است... باید مسلمان این طور باشد که اگر هر که می‌خواهد باشد، خلیفه مسلمانان و هر که می‌خواهد باشد، اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد.^{۴۳}

نکته دیگری که برای فهم مفهوم مطلقه کمک مؤثری می‌کند، این است که اصولاً اطلاق، یک مفهوم نسبی دارد؛ از این رو در علم اصول فقه گفته می‌شود: «الإطلاق و التقييد أمران إضافيان». توضیح این که اطلاق از جمیع جهات - حتی در مورد خداوند - تحقق ندارد، چرا که خداوند نیز بر اساس حدود و قیود معینی اعمال قدرت می‌کند که حسن و قبح عقلی است.^{۴۴}

نکته سوم برای درک «مفهوم مطلقه» این است :

اطلاق و مطلقه بودن ولایت فقیه از آن جهت است که شامل تمام اختیارات حکومتی پیامبر و ائمه می‌گردد و اختصاص به برخی از آنها ندارد. توضیح این‌که در مورد حدود اختیارات ولی فقیه در بین فقهای شیعه سه نظریه عمده وجود دارد که تنها بنابر یکی از آن نظریات، اختیارات حکومتی فقهای جامع الشرایط و پیامبر و ائمه یکسان می‌باشد و بنابر دو نظریه دیگر، فقها فقط در برخی موارد، حق تصرف و اعمال ولایت دارند.^{۴۵}

به دلیل اهمیت مطلب و ارتباط آن با موضوع تحقیق، این سه نظریه را به اختصار بیان می‌کنیم. نظریه اول (ولایت عامه فقیه): حدود اختیارات حکومتی و سیاسی فقیه، شامل تمامی شؤون امت و امور مربوط به حاکمیت سیاسی است؛ از جمله قائلان این نظریه، صاحب جواهر، محقق کرکی و امام خمینی هستند. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

فقیه عادل تمامی آنچه را که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان در ارتباط با حکومت و سیاست داشتند، داراست.^{۴۶}

امام خمینی از چنین ولایتی تعبیر به مطلقه کرده‌اند، ولی فقهای پیشین، از آن به «ولایت عامه» تعبیر نموده‌اند که مرادشان اعم از دو نظریه دوم و سوم است.

نظریه دوم (ولایت و تصرف فقیه در امور حسبیه): طرفداران این نظر، قید «عام و مطلق» را برای فقیه نمی‌پذیرند، بلکه اختیارات فقیه را محدود به افتا، اجرای حدود و قضاوت و جواز تصرف در امور حسبیه مانند حفظ مال غایب و صغیر می‌کنند. این نظریه را محقق نائینی مطرح کرده است:

محقق نائینی با تقسیم ولایت به ولایت غیر قابل تفویض و ولایت قابل تفویض، معتقد است که ولایت قابل تفویض، ولایت امام در امور سیاسی، قضا و افتاست که قابل تفویض به غیر امام است. هر چند که این ولایت قابل تفویض است، اما ادله ولایت فقیه تخصصاً ناظر به ولایت فقها در قضا و افتاست نه امور سیاسی. وی در باره مصادیق مشکوک که ندانیم مربوط به منصب سیاسی است یا منصب افتا، می‌گوید: «فالمتيقن هو الرجوع إلى الفقيه في الفتوى و فصل الخصومه... و من وظيفتها الأمور الحسبیه».^{۴۷}

با توجه به این عبارت، مرحوم نائینی حکومت و زعامت سیاسی فقیه را نمی‌پذیرد. نظریه سوم (جواز تصرف فقیه در امور حسبیه): قائلان این نظریه معتقدند تصرفات فقیه فقط در امور حسبیه است، آن هم نه از باب ولایت، بلکه از باب قدر متیقن. از معتقدان به این نظریه مرحوم آیه‌الله خویی است.

نتیجه این که مقصود از «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه»، شمول و مطلق بودن نسبی آن در برابر نظریه دوم و سوم است:

ولایت فقیه را منحصرأ در امور حسبیه یا امور مربوط به افتا و قضا نمی‌داند، بلکه آن را شامل تمامی امور مربوط به حکومت می‌داند و البته در این اعمال ولایت، بر فقیه لازم است که مراعات مصلحت عمومی را بنماید؛ از این رو کلمه «مطلقه» به معنای رها بودن از هر قید و شرط نیست، بلکه به معنای مقید نبودن به افتا و قضا یا امور حسبیه است.^{۴۸}

بنابر این معنای «ولایت» و «مطلقه» فراتر از لغوی و عرفی است و بدون توجه به مفهوم آن در عرف متشرعه و فقها، قابل فهم نیست.

به طور خلاصه از دیدگاه امام و دیگر فقهای موافق ایشان، مراد از مطلقه، مطلق العنان نیست، بلکه مقید به عدالت، مصلحت عمومی و فقاهاست؛ به عبارت دیگر، اضافه واژه فقیه بر ولایت در «ولایت مطلقه فقیه»، اضافه وصفی است که مشعر به علیت است، یعنی فقیه با وصف عدالت و در چارچوب و محدوده مصالح عامه مردم ولایت دارد و نیز «مطلقه» به نسبت دیگر ولایتهاست که مقید به امور حسبیه... است، نه به معنای لغوی و عرفی. به بیان دیگر، «ولایت مطلقه» از دیدگاه امام، سه قید عدمی و دو قید وجودی دارد که عبارتند از:

۱. عدم تقید به امور حسبیه؛ ۲. عدم تقید به چارچوب احکام فرعیة الهیه و ثانویه^{۴۹} [بلکه اگر مصلحت عمومی اقتضا کرد، شامل فراتر آنها نیز می‌شود]؛ ۳. عدم تقید به قوانین بشری از جمله قانون اساسی؛^{۴۵} ۴. تقید به مصلحت جامعه اسلامی که [لازمه‌اش مشورت با کارشناسان است]؛ ۵. تقید به امور عمومی و حکومت و سیاست.^{۵۱}

سه مورد اول، گستره قلمرو ولایت سیاسی را مشخص می‌کند و دو مورد آخر، مرزبندی و محدودیت ولایت را مطرح می‌کند؛ از این رو «ولایت مطلقه» نه رها و بدون قید است تا منجر به سلطنت مطلقه و استبداد رأی شود و نه محدود است، به طوری که نتواند حکومت اسلامی تمام عیار و مبسوط الید را تشکیل دهد؛ بنابراین حکومت جمهوری اسلامی از دیدگاه امام مثل دیگر حکومت‌های جمهوری متداول دنیا است، با همان میزان اختیارات و مقیدات؛ منتها مقید به قوانین اسلامی و مصلحت عمومی جامعه اسلامی.

ارکان ولایت سیاسی

تفحص و تحقیق در ارکان ولایت تدبیری، دریچه‌ای دیگر برای فهم و درک «معنای ولایت سیاسی» است. مقومات و ارکان ولایت سیاسی^{۵۲} چهار عنصر می‌باشد که عبارتند از:

۱. **جاعل ولایت:** چون ولایت حکم وضعی اعتباری^{۵۳} است، نیازمند جعل است. جعل ولایت شرعی بر دو نوع است: یکی، تأسیسی (شارع خودش آن را جعل و اعتبار کند) مانند ولایت قاضی و ولایت سیاسی معصومین؛ دوم، امضایی (عقلاً جعل می‌کنند و شارع امضا می‌نماید) مثل ولایت قیمومت و وصایت، حضانت و قصاص.

۲. **ولّی:** فرد یا افرادی که عنوان ولایت برایشان جعل می‌شود، ولّی یا اولیای ولایت خوانده می‌شوند. ولّی باید دارای صفاتی باشد که متناسب با ولایتش است؛ مثلاً در ولایت سیاسی، ولّی، باید دارای فقاہت، عدالت و مدیریت باشد.

۳. مولی علیہ :

مولی علیہ در ولایت به سه شکل ظهور می‌کند: اشیا، افعال و اشخاص... در برخی، مثل وقف و وصایت، ولایت بر اموال است و در بعضی، مثل فرایض عبادی میّت، ولایت بر افعال است و در برخی، ولایت بر اشخاص است. جایی که ولایت بر اشخاص جعل می‌شود، این ولایت ظهور می‌کند: اشخاص محجور و اشخاص غیر محجور. محجوران را فقیهان شش گروه می‌دانند: صغیر، مجنون، عبد، سفیه، مُفلس و مریض مشرف به مرگ... ولایت بر غیر محجور هم داریم؛ مثل ولایت بر باکرهٔ رشیده، ولایت قصاص و ولایت تدبیری و تنظیمی.^{۵۴}

نکته مهم در این جا، این است که بین ولایت و محجوریت، عموم و خصوص مطلق نیست، بلکه من وجه است؛ بنابر این لازمه ولایت شرعی، محجوریت مولی علیہ نیست؛ به عبارت دیگر، فقط پنج گروه هستند که ولایت بر آنان به دلیل محجوریت آنها جعل شده است که آنان عبارتند از: صغیر، مجنون، عبد، سفیه، مُفلس. بنابر این فلسفه جعل ولایت در این جا برای جبران نقص مولی علیہ است، ولی در خصوص امور عمومی و سیاسی، فلسفه جعل ولایت به سبب قصور و نقص نیست، بلکه لزوم سامان دهی نظام معاش جامعه است؛ از این رو این جا جعل به خاطر نظم مطلوب سیاسی و اجتماعی است؛ بنابراین از دیدگاه حضرت امام، ولایت مطلقه فقیه مستلزم ناتوانی و محجوریت مولی علیہم نیست تا گفته شود که «جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه یک جملهٔ متناقض است».^{۵۵}

۴. **قلمرو ولایت:** محدوده و حوزه‌ای که ولّی از جانب شارع حق تصرف دارد. این قلمرو نیز به تناسب نوع ولایت متفاوت است.

از مجموع بحث به دست می‌آید که ولایت سیاسی دارای دو سر طیف است: در رأس این طیف، حاکمیت مطلقه خالق و جاعل ولایت و در انتهای آن، مولی علیه و مردم هستند. در این بین هر کس به وسع فقهاتی، تدبیری و عدالتش و... به خداوند نزدیک تر و لایق جعل عنوان ولایت وی می‌شود؛ بنابراین فقهای عادل مدیر به عنوان برگزیدگان جامعه مدنی خداوندی محسوب می‌شوند که مکلف هستند با توجه به مصالح عمومی و نیز با توجه به اصل مدارا و جلب رضایت مردم،^{۵۶} خواست‌ها و حمایت‌های آنان را کپسوله کرده و به مجریان سیاسی حکومت منتقل کنند.

کوتاه سخن این که ولایت مطلقه فقیه یک اصطلاح فقهی خاص است که به قلمرو ولایت و مولی علیه مرتبط است و حوزه اختیارات و حقوق آنها را معین می‌کند؛ از این رو این مصطلح، هرگز نفی ضابطه و محدودیت را نه برای «ولّی» ثابت می‌کند تا منجر به حاکمیت سیاسی «مطلق العنان» شود، و نه برای «مولی علیه» تا این که «منجر به آزادی مطلق» شود و در یک کلمه، ولایت سیاسی، حکومت و حاکمیت «قانون» است؛ منتها قانونی که مطابق با باورهای اکثریت مولی علیه است.

مبانی نظری ولایت سیاسی

مبانی کلامی، فقهی و عقلی ولایت سیاسی از دیدگاه امام خمینی و فقها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. اصل اکملیت و جامعیت دین

این اصل پایه کلامی ولایت است که مرتبط با حقیقت و جوهره دین است. دین عبارت از مجموعه قوانین و مقرراتی است که برای سعادت بشر نازل شده و اسلام نیز خاتم دین‌هاست. لازمه عقلی دین خاتم و جامع، این است که تمام آنچه را که برای سعادت بشر لازم است بیان کرده باشد. مهم‌ترین سؤالی مطرح می‌شود این است که آیا با انجام امور فردی و عبادی، حقیقت دین محقق می‌شود؟ آیا انتظار دین از بشر تنها انجام فرایض فردی است؟ و برای انجام دیگر فرایض باید منتظر صاحب اصلی و حقیقی (امام زمان علیه السلام) باشیم؟ یا این که این امور، تنها بخشی از دین است و تحقق راستین دین منوط به بخش دیگر دین است؟ در این جا دو دیدگاه کلان وجود دارد:^{۵۷}

دیدگاه اول: بنابر این نظریه، در زمان غیبت با انجام فرایض فردی به کمال دین مطلوب می‌توان رسید و در زمینه حکومت‌ها، فقط باید از ظلم پرهیز کرد؛ بنابر این برعهده گرفتن شوون سیاسی

پیامبر ﷺ چه از باب نیابت یا وکالت و یا ولایت جایز نیست. روشن است که بر اساس این دیدگاه، راهی برای اندیشه حکومت اسلامی بر مبنای ولایت سیاسی باقی نمی ماند.

دیدگاه دوم: قائلان به این دیدگاه معتقدند که نه تنها وجود حکومت ضرورت دارد، بلکه حکومت، فلسفه عملی احکام شرعی است؛ بدین ترتیب اسلام تمامش سیاست است؛^{۵۸} بنابراین دیدگاه، پیامبر دارای سه شأن رسالت، حکومت و قضاوت بود که به جز شأن رسالت، کلیه شؤون او در زمان غیبت به جانشینان وی (فقها) واگذار شده است.

جامع نگری حضرت امام درباره اهداف دین و منسجم دیدن بخش های مختلف آن، مهم ترین دلیل ایشان بر لزوم «حکومت ولایی» در عصر غیبت است. توجه به این نکته کلامی که دین جز با تشکیل حکومت اسلامی به عرصه ظهور نخواهد رسید، دو نتیجه مهم در ادله ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی داشته است: اولاً، همان طوری که خودشان اشاره کرده اند: «مجموعه احکام اسلامی - چه احکام سیاسی، مالی و حقوقی - نسخ نشده است و تا روز قیامت باقی است و همین باقی بودن احکام، اقتضا دارد که ضرورتاً حکومت و ولایت که متضمن اجرای قوانین و حفظ حرمت آن است، محقق شود. اجرای احکام بدون حکومت امکان ندارد، چرا که موجب هرج و مرج می شود. جدای از این دلیل، حفظ نظام اسلامی بدون تشکیل حکومت امکان ندارد».^{۵۹}

ثانیاً، برداشت امام از روایاتی مثل «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسْلِ»، «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي»، «الْفُقَهَاءُ حِصُونُ الْإِسْلَامِ»، «إِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» و «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»، ولایت تدبیری در سطح اداره جامعه و تصدی حکومت بوده است، به خلاف نظر و برداشت غالب فقها که از این روایات، فقط حجیت فتوا یا قضاوت را استنباط می کرده اند.^{۶۰}

نتیجه این که از دیدگاه امام، اسلام نه تنها دین کامل است، بلکه لازمه کاملیت و جامعیت دین این است که فقها باید در کلیه شؤون سیاسی و قضایی جانشین معصومین عليهم السلام باشند تا بتوانند احکام شرعی و قوانین اسلام را در جامعه پیاده کنند؛ بنابراین «این نکته که فقیه حصن اسلام است معنایی ندارد، مگر این که سرپرست اسلام است؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام سرپرست اسلام بوده اند در همه امور حکومت».^{۶۱} بر این اساس، «ولایت سیاسی فقها»، همان خط استمرار حاکمیت سیاسی انبیاست با تمام شؤونات و اختیاراتی که لازمه تشکیل یک حکومت عرفی است، یعنی دین به خلاف مدافعان سکولاریزم، محدود در حوزه زندگی عبادی فردی نیست، بلکه در زندگی سیاسی، اقتصادی و... نیز دخالت مستقیم و غیر مستقیم دارد، چرا که دین اسلام جامع، کامل و جهانی است و لازمه آن، عدم اختصاص به زمان و مکان خاص و یا شؤون فردی صرف است.

۲. اصل اجتهاد لازم (اجتهاد در مکتب امام خمینی)

ادعای اکملیت و جهان شمولی دین اسلام مستلزم آن است که این دین برای کلیه نیازهای بشری در تمامی اعصار و امصار و ازمنه پاسخ کافی و لازم ارائه کند؛ اما از سوی دیگر، کلی بودن احکام و احادیث معصومین، حجم محدود کتاب آسمانی و ظهور مسائل مستحدثه در طول زندگی بشری، ایجاب می‌کند جزئیات و مصادیق مسائل، امکان طرح و پاسخ‌گویی در متن دین را نیابند و در مواردی که عقل نخبگان توانایی کشف احکام را دارد، شارع مقدس به طرح احکام کلی، مطلق و عام بپردازد.

بدین ترتیب، ضرورت اجتهاد و کوشش عقلانی در پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه از منابع اصیل اسلامی مطرح می‌شود. اجتهاد که در لغت به معنای جهد و کوشش است، در اصطلاح اصولی «ملکه و حالتی است که به واسطه آن، شخص فقیه و مجتهد قادر می‌شود تا احکام شرعی را از ادله اربعه استخراج کند»؛^{۶۲} به عبارت دیگر، «اجتهاد، یعنی اطلاع بر تمام قانون‌های خدایی که در شؤون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان به دنیا تا پس از رفتن از دنیا، در همه کارها دخالت مستقیم دارد».^{۶۳}

نکته دیگر این‌که «استنباط و اجتهاد برای دستیابی به احکام شریعت، مورد اتفاق تمامی مذاهب و فرقه‌های اسلامی است، ولی اختلاف در شیوه اجتهاد فقهی است»؛^{۶۴} برای نمونه، آیه‌الله جناتی به پنج شیوه در این باره اشاره کرده است: ۱. اجتهاد بر اساس منابع، بدون صدور فتوا و تفریع و تطبیق که در اوایل ایام غیبت صغرا رواج داشت؛ ۲. اجتهاد براساس ظاهر نصوص با صدور فتوا، ولی بدون تفریع و تطبیق که در قرون یازدهم و دوازدهم متداول بوده است؛ ۳. اجتهاد براساس منابع با تفریع و تطبیق، ولی تنها در مقام تئوری، نه عمل. این اجتهاد در تئوری «روش اصولی» را دارد، ولی در عمل «اخباری» است؛ ۴. اجتهاد مصطلح و ایستا. در این شیوه به نقش زمان و مکان توجه نمی‌شود از این رو این روش هم برای حل مسائل حکومتی شیوه مطلوبی نیست؛ ۵. اجتهاد براساس مقتضیات زمان و مکان. این اجتهاد که اجتهاد لازم نیز نامیده می‌شود، مدعی راهگشایی و پاسخ‌گویی به کلیه مسائل زندگی فردی و مسائل حکومتی است.^{۶۵}

از دیدگاه امام خمینی، کسب علوم و صفات فقیه در شیوه اجتهادی مصطلح، لازم است، ولی کافی نیست، چرا که قادر به پاسخ‌گویی نیازهای حکومتی براساس مصلحت سنجی زمان و مکان نیست:

یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.^{۶۶}

و البته در عین این که از اجتهاد جواهری به صورتی محکم و استوار ترویج می‌شود، از محاسن و روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی استفاده گردد.^{۶۷}

حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. باید سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.^{۶۸}

بنابراین مهم‌ترین نگرانی و دغدغه‌ای که امام را وادار به طرح تئوری «ولایت سیاسی فقیه» می‌کند، عدم توانایی اجتهاد مصطلح در صحنه زندگی سیاسی و حکومتی است و از این روست که ایشان شرط مرجعیت را برای ولی فقیه رد می‌کند و در بازنگری قانون اساسی نیز این شرط، حذف و به شرط فقاقت اکتفا می‌شود، چرا که از دیدگاه امام خمینی حداقل هیچ کدام از مجتهدان مصطلح عصر حاضر قادر به تحمل «ولایت سیاسی» نبوده‌اند. شاید بتوان گفت که اجتهاد دو قسم است: یکی مصطلح که مرتبط با زندگی فردی و مصالح فردی مکلفان است و دیگری، اجتهاد لازم که اجتهاد در حوزه امور عمومی و سیاسی جامعه است که مبتنی بر درک صحیح از زمان و مکان و مصالح عمومی جامعه است، چون حاکم سیاسی علاوه بر شرط فقاقت و عدالت، باید به زمان و مکان آگاهی لازم را داشته باشد تا بتواند مصلحت عمومی را کشف و از آن دفاع و حمایت کند و از طرفی، جوهره حکومت، مصالح و مفاسد عمومی است.

خلاصه این که مهم‌ترین دست‌مایه نظری و زیربنای فکری و نظری «ولایت تدبیری» در مکتب امام خمینی، اجتهاد توأم با آگاهی از زمان و مکان و مصالح عمومی جامعه اسلامی است.

در پایان به دلیل اهمیت بحث، برخی از عبارات‌های امام درخصوص زمان و مکان را نقل می‌کنیم:

یکی از مسائل مهم در دنیای پرآشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیریست... زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند؛ مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است... با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر

ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی را می‌طلبد.^{۶۹}

مسائلی که امروز پیش آمده است، با مسائل سابق فرق می‌کند و برداشت‌ها از احکام اسلام مختلف است.^{۷۰}

همچنین در حکومت اسلامی همیشه باب اجتهاد باز است.^{۷۱}

چه بسا شیوه‌های رایج اداره مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.^{۷۲}

یک مجتهد باید... علاوه بر خلوص و تقوا و زهد که در خور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبر باشد.^{۷۳}

ما اصل موضوع (ولایت مطلقه فقیه) را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی و یأس را از خود دور نمایند و ان‌شاءالله کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند.^{۷۴}

۳. اصل لزوم حکومت

اصل ضرورت حکومت همواره در فقه سیاسی شیعه مورد تأکید بوده است؛ از این رو در اعصاری که امکان اقامه حکومت نبوده است، به سبب مصالح کل اسلام و مسلمانان، فقها با اصل حکومت‌های ناقص جهت کاهش ظلم مضاعف، همکاری می‌کردند؛ امام خمینی در این باره معتقد بودند:

اگر ورود بعضی از علما در برخی از شؤون دولت [جائز] موجب به پا داشتن فریضه یا فرایض و یا از بین رفتن منکر یا منکراتی گردد و محذور مهم‌تری مانند هتک حیثیت علم و علما و تضعیف عقاید افراد کم‌ایمان [را] در پی نداشته باشد، واجب کفایی است که شرکت جوید.^{۷۵}

بر همین مینا امام در کتاب *کشف الاسرار* از همراهی‌های بسیاری از علمای بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین یاد می‌کند^{۷۶} و نیز بر همین اساس، پذیرش حکومت مشروطه توسط مرحوم میرزای نائینی به دلیل کاهش فشار و ستم تلقی شده است، یعنی حکومت مشروطه مرتبه نازله «ولایت فقهی یا نیابی» فقهاست که بر حکومت استبدادی ترجیح دارد. در هر صورت، از دیدگاه امام اجرای احکام فردی و اجتماعی اسلام که از مهم‌ترین واجبات است، بدون «حکومت ولایی» غیرممکن است و از لوازم و مقدمات مهم حکومت اسلامی، «ولایت سیاسی فقیه» است:

لازم است که فقها، اجتماعاً یا انفراداً، برای اجرای حدود و ثغور نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است و اگر نه، واجب کفایی است.^{۷۷}

۴. اصل حفظ نظام اجتماع

یکی از کار ویژه‌های مهم هر حکومتی، حفظ نظام اجتماع است. حضرت امام با الهام از احادیث معصومین همانند «انّه لا بد للناس من أميرٍ بَرٍّ أو فاجرٍ»^{۷۸} به مسأله حفظ نظام به عنوان یک اصل اشاره می‌کند؛^{۷۹} به گونه‌ای که حفظ نظام را بر احکام اولیه در موارد اضطرار و مصلحت عمومی، مقدم می‌دارند: «حفظ نظام، یکی از واجبات شرعی و عقلیه است که نظام باید محفوظ باشد».^{۸۰}

اما از دیدگاه امام خمینی، فرد اکمل برای حفظ نظام، ولی فقیه است:

قدر مسلم آن است که فقهای عادل، بهترین کسانی هستند که می‌توانند عهده دار تصدی این امور

[حفظ نظام و تصدی امور اجتماعی و سیاسی] شوند.^{۸۱}

۵. اصل مقدمه واجب

از دیدگاه فقهای شیعه و از جمله امام خمینی، مسأله حکومت، نظام و ولایت سیاسی فقها، مقدمه‌ای جهت اجرای احکام الهی محسوب می‌شوند و «إلا فی نفسه، ارزش ذاتی ندارد. آنچه که ارزش و واجب شرعی تلقی می‌شود، فقط اجرای حدود و احکام الهی است:

ائمه و فقهای عادل موظفند از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام

عادلان اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند، صرف حکومت برای آنان جز رنج چیزی ندارد؛ منتها

چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است.^{۸۲}

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشر است.^{۸۳}

اکنون که دانسته شد که حکومت و ولایت سیاسی فقها جنبه مقدمه‌ای برای واجب دیگر دارد و از طرفی دیگر، به قول اصولی‌ها، مقدمه واجب نیز واجب است،^{۸۴} می‌توان نتیجه گرفت که یکی از ادله و مبانی نظری مهم برای ولایت تدبیری فقها، قاعده مقدمه واجب است.

۶. قاعده لطف

بر اساس این قاعده، هر آنچه که انسان را از معصیت دور داشته و به اطاعت نزدیک نماید، انجامش بر خداوند لازم و واجب است؛ بنابراین، لطف، فعل الهی است: «الإمام لطف، فیجب نوبه علی الله تعالی»،^{۸۵} «الإمامة و رئاسة عامة فی أمور الدنيا و الدین شخص من الاشخاص نیابة عن النبی و هی واجبة عقلاً لِانّ الإمامة لطف».^{۸۶}

قاعده لطف را اکثر متکلمان معروف عدلیه و طرفداران حسن و قبح عقلی پذیرفته‌اند. این قاعده

به روشنی بیان می‌دارد که خداوند آنچه از احکام و مقررات که برای بشر در جهت زندگی فردی و اجتماعی لازم بوده، برای بشر بیان داشته است؛ از جمله مواردی که به طور جدی به قاعده لطف استناد شده، اثبات نبوت،^{۸۷} امامت و رهبری جامعه است.^{۸۸}

۷. اصل بداهت و ضرورت عقلی

به اعتقاد حضرت امام، اگر کسی مبانی و بایستگی‌های اعتقادی و فقهی و هویت اجتماعی احکام دینی را تصور کند، نظریه «ولایت سیاسی فقها» به گونه طبیعی از آنها استخراج می‌شود و چندان به برهان و استدلال نیاز ندارد:

ولایت فقیه، از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.^{۸۹}

بنابراین از دیدگاه امام خمینی، ولایت فقیه از معلومات عقلیه و از واضحات عقل است، یعنی مبنای نظری آن به عقل بدیهی و ضروری برمی‌گردد.

۸. اصل امامت و رهبری

مبنا و پیش فرض دیگری که در فهم و پذیرش نظریه «ولایت سیاسی» نقش دارد، تصدیق و باور به این است که اجرای برخی احکام، از جمله احکام سیاسی، مختص عصر معصوم نیست؛ بنابر این به نظر امام چون پیامبر وظیفه داشته در جامعه اسلامی برای اجرای احکام، حکومت تشکیل دهد و مؤمنان را هدایت و رهبری کند، ولی فقیه هم این تکلیف و وظیفه را نیز دارد:^{۹۰}

خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت.^{۹۱}

خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعیین حاکم می‌کند... زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود... پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید... اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولئى امر» متصدی قوه مجریه و قوانین هم هست... رسول اسلام مجری قانون بود.^{۹۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. محسن کدیور، حکومت ولایتی (تهران: نشرنی، ۱۳۷۷) ص ۲۱.
۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن (قم: سعیدین جیبر، ۱۳۷۶).
۳. محمدبن رجب فارسی، مقانیس اللغة (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) ج ۶، ص ۱۴۱؛ احمدبن محمد فیومی، المصباح المنیر (قم: دارالحجر، ۱۴۱۴ق) ج ۲، ص ۳۹۶؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس (بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق) ج ۱۰، ص ۳۹۸.
۴. محمدبن مکرم بن منظور، لسان العرب (بیروت: دارالاحیاء، ۱۴۱۶ق) ج ۱۵، ص ۴۰۰-۴۰۲؛ فخرالدین الطریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۸؛ علی اکبر دهخدا، لغت نامه؛ نیز ر.ک: مصطفی جعفر پیشه، «مفهوم ولایت فقهی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۹ (پاییز ۱۳۷۷) ص ۴۳.
۵. محمد یزدی، درس‌هایی پیرامون ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت (تهران: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲) ص ۱۴۰، به نقل از: بهرام اخوان کاظمی، قدمت و تداوم نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷) ص ۱۹.
۶. مصطفی جعفر پیشه، پیشین ص ۴۳.
۷. بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۱۹.
۸. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه (قم: آزادی، بی‌تا) ص ۵۶.
۹. بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۲۰، به نقل از: محمدبن محمد بحر العلوم، بلغة الفقیه (تهران: منشورات مکتبة الصادق، چاپ چهارم، ۱۳۶۲) ج ۳، ص ۲۱۰.
۱۰. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه (قم: التمهید، ۱۳۷۷) ص ۴۰؛ مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها (قم: انتشارات صدرا) ص ۸.
۱۱. همان، ص ۴۱ و ۴۰.
۱۲. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۴۴-۴۵، به نقل از: ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۸ و ج ۲، ص ۷، ۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲.

۱۳. همان، به نقل از: محمد بن جریر طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۱۳۰ و ۱۶۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۵۵ و ج ۳، ص ۸۹، ۱۸۴، ۲۴۲، ۳۴۰ و ۳۴۵.
۱۴. مائده (۵) آیه ۵۵.
۱۵. نساء (۴) آیه ۱۴۳.
۱۶. توبه (۹) آیه ۷۱.
۱۷. محمد هادی معرفت، پیشین، ص ۴۱.
۱۸. امام روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵؛ همو، تحریر الوسيله (تهران: پیام، ۱۳۶۵) ج ۱، ص ۴۸۲.
۱۹. _____، صحیفه نور (تهران: مرکز اسناد و مدارک فرهنگی، ۱۳۶۱) ج ۶، ص ۱۱۸ (۵۸/۸/۳).
۲۰. _____، ولایت فقیه، پیشین، ص ۵۶.
۲۱. امام خمینی، الرسائل (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸) ص ۳۳۲.
۲۲. همان، ص ۵۰.
۲۳. مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه (تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷) ص ۶۸.
۲۴. نعمت الله صالحی نجف آبادی، ولایت فقیه یا حکومت صالحان (تهران: رسا، ۱۳۶۳) ص ۵۰.
۲۵. محمد هادی معرفت، پیشین، ص ۵۷-۵۸.
۲۶. امام خمینی، الرسائل، ص ۱۱۴ و ۳۳۲؛ همو، کتاب البیع، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۹؛ همو، المکاسب المحترمه، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر پیام قرآن (قم: مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۳۷۳) ج ۱۰، ص ۵۹ و ۶۰.
۲۸. محمد مجتهد شبستری، «بستر معنوی و عقلایی علم فقه» (مجله کیان، ش ۴۶، سال نهم (۱۳۷۸) ص ۲۲).
۲۹. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۴۶-۴۹.
۳۰. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۴.
۳۱. _____، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱.
۳۲. _____، شئون و اختیارات ولی فقیه (تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵) ص ۳۵.
۳۳. _____، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۹.
۳۴. _____، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱.
۳۵. _____، کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۶۱.

۳۶. _____، ولایت فقیه، ص ۵۲.
۳۷. _____، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳ (۵۸/۸/۳).
۳۸. _____، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳-۲۵.
۳۹. همان، ص ۶۱.
۴۰. امام روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۶۶ (۵۸/۸/۱۴).
۴۱. همان، ج ۱۱، ص ۱۳۳.
۴۲. همان، ج ۱۵، ص ۷۶.
۴۳. همان، ص ۳۲-۳۴ (۵۸/۳/۹).
۴۴. محمد جواد ارسطا، ذکری (قم: نهاد نمایندگی ولی فقیه، ۱۳۷۷) ص ۶۴، به نقل از: علی مشکینی، اصطلاحات الاصولی، ص ۲۴۷.
۴۵. همان، ص ۲۱-۲۹.
۴۶. امام روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۷.
۴۷. منصور میراحمدی، مسأله آزادی در فقه سیاسی معاصر شیعه (پایان نامه کارشناسی ارشد) - (قم: بی نا، ۱۳۷۷) ص ۶۴، به نقل از: میرزا حسین نائینی، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، به کوشش موسی نجفی خوانساری، ص ۳۲۷.
۴۸. محمد جواد ارسطا، پیشین، ص ۲۸. در زمینه مفهوم مطلقه و اشکالاتی که بر مطلقه وارد شده، نویسنده به تفصیل بحث کرده است.
۴۹. امام روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۱ (۶۷/۱۰/۸) و ج ۱، ص ۱۷.
۵۰. همان، ج ۲۰، ص ۱۷ (۶۶/۱۰/۱۶).
۵۱. محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶) ص ۱۰۷.
۵۲. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۵۴.
۵۳. امام روح الله خمینی، الرسائل، ص ۲۳۱؛ همو، ولایت فقیه، ص ۴۰.
۵۴. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۵۴ و ۵۵.
۵۵. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت (بی‌جا: شادی، ۱۹۹۵م) ص ۲۱۶ و ۲۱۹؛ همچنین آقای حائری گفته است: «معنای ولایت، آن هم ولایت مطلقه... این است که مردم همچون صغار و مجانبین حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود را ندارند و همه باید جان برکف مطیع اوامر ولی خود باشند»؛ نیز ر.ک: محسن کدیور، «حکومت ولایی»، راه نو، ش ۱۰، ص ۱۳: «مردم اگر چه در حوزه امور

- حقوقی و مسائل شخصی، مکلف و رشیدند، اما در حوزه امور عمومی شرعاً محجورند، دخالت و تصرف مردم در حوزه امور عمومی، محتاج اجازه قبلی و با تنفیذ بعدی ولی فقیه است.»
۵۶. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام (تهران: فقیه، ۱۳۷۵) نامه ۵۳، ص ۹۹۶: «ای مالک، حتی مهم‌ترین امر نزد تو باید میانه‌ترین آن رد حق و شامل‌ترین آن در عدل و جامع‌ترین آن در جلب رضایت توده مردم باشد، زیرا که خشم عامه مردم، خشنودی اقلیت مردم (خواص) را پایمال می‌کند، ولی خشم خواص در برابر خشنودی و رضایت عامه، نباید مورد توجه قرار گیرد.»
۵۷. مجله نقد و نظر، ش ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.
۵۸. امام روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲؛ همو، صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵ و ۴۷۳.
۵۹. همان، ص ۴۶۱.
۶۰. مجله نقد و نظر، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۶۱. امام روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۳.
۶۲. _____، الرسائل، ج ۲۷، ص ۹۵؛ محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۲.
۶۳. امام روح الله خمینی، کشف الاسرار (بی جا: ظفر، ۱۳۳۳) ص ۲۰۴.
۶۴. بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۸۵-۸۷.
۶۵. همان. برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد ابراهیم جناتی، «نقش زمان و مکان در اجتهاد، کاربردی‌ترین شیوه فقه اجتهادی»، کیهان، شماره ۱۴۹۵۸ (۱۳۷۲/۱۰/۱۴).
۶۶. امام روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷ (۶۷/۸/۱۰).
۶۷. همان، ص ۱۳۰ (۶۸/۲/۱۷).
۶۸. همان، ص ۶۱ (۶۷/۱۰/۸). برای آگاهی بیشتر ر.ک: بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۸۹-۹۱.
۶۹. همان، ص ۶۱ و ۹۸.
۷۰. امام روح الله خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۳۹.
۷۱. امام روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷.
۷۲. همان، ص ۱۰۰.
۷۳. همان، ص ۸۸.
۷۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۵۱-۱۵۰.
۷۵. _____، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۷.
۷۶. _____، کشف الاسرار، ص ۱۸۷-۱۸۹. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۲۱۶.

۷۷. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۸۵۷.
۷۸. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۴۰.
۷۹. امام روح الله خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۸۰.
۸۰. _____، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۵۰.
۸۱. _____، شؤون و اختیارات ولی فقیه، پیشین ۷ ص ۸۵.
۸۲. _____، ولایت فقیه، ص ۶۰.
۸۳. _____، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۸.
۸۴. محمد رضا مظفر، اصول الفقه (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸. ق) ج ۸ ص ۲۳۵.
۸۵. خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱، به نقل از نشریه حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ص ۹۷.
۸۶. حسن بن یوسف حلی (علامه حلی)، الباب الحادی عشر (مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۴) ص ۳۹، به نقل از: نشریه حوزه.
۸۷. محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (شیخ مفید)، النکت الاعتقادیه، ص ۳۵-۴۱، به نقل از: فصلنامه علوم سیاسی، ش ۷، ص ۱۴۵.
۸۸. برای آگاهی بیشتر ر.ک: غلامرضا بهروزلک، «درآمدی بر کلام سیاسی شیعه، قاعده لطف» فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲، ص ۱۳۲.
۸۹. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۳: همو، کتاب البیع، ج ۲، ۴۶۷.
۹۰. عباس مخلص، «مبانی و مبادی کلامی ولایت فقیه»، نشریه حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ص ۸۹.
۹۱. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۷.
۹۲. _____، ولایت فقیه، ص ۱۴-۱۸.